

نبوغ انسانی، تفسیر مستشرقان از حقیقت وحی

فاطمه زاهدی^۱

چکیده

وحی، نوعی تکلم الهی و غیرمادی است که از راه حس و تفکر عقلی قابل درک نیست، بلکه برخی از انسان‌های پاک سرشت، به خواست و عنایت الهی، اسرار و رموز هستی را از طریق وحی دریافت می‌کنند. در طول تاریخ، اندیشمندان ادیان مختلف، بر الهی بودن وحی اتفاق نظر داشتند، اما پس از رشد علوم تجربی و رواج حس‌گرایی، برخی از مستشرقین غربی، هر نوع ارتباط با غیب را انکار کردند. آنها از یک سو با انبوه معارف والا و جامع قرآن کریم روبه‌رو بودند و از سوی دیگر نمی‌خواستند یافته‌های علوم تجربی را انکار کنند. بنابراین، برای جمع بین علوم مادی و عقیده به نبوت، وحی را نوعی نبوغ ذاتی پیامبران خواندند. این نوشتار، با منابع کتابخانه‌ای، به روش تحلیلی با دلایل عقلی و نقلی، بر نارو بودن این نظریه تأکید می‌کند.

واژگان کلیدی: وحی، مستشرقان، نبوغ، حقیقت وحی، نبوغ انسانی.

۱. مقدمه

بحث حقیقت وحی، جزء مباحث درون دینی در حوزه الهیات بیشتر ادیان آسمانی مطرح بوده و دانشمندان مختلف قرن هاست که آن را تبیین و تحلیل کرده‌اند. نگرش‌های متفاوتی نسبت به حقیقت وحی وجود دارد که بیشتر آنها با هم موافق نیستند؛ زیرا وحی، در چارچوب قالب ذهنی و عقلی متداول بشر نمی‌گنجد. وحی، پدیده‌ای ست مرموز و اسرارآمیز و نوعی تکلم آسمانی و غیرمادی که از راه حس و عقل قابل درک نیست، بلکه برخی از انسان‌های پاک سرشت، به خواست و مشیت الهی، واجد دریافت پیام‌های غیبی خداوند از طریق وحی می‌شوند. در این بین مستشرقان در حوزه الهیات و معارف، به پژوهش درباره قرآن پرداخته و موضوع مصدر قرآن، جمع و تدوین آیات و ادبیات و ساختار معارف و محتوای قرآن، به ویژه مسئله وحی را از زوایای مختلف، بررسی و تحلیل کرده و نظرات مختلفی ارائه داده‌اند. یافته‌های پژوهش، بیان‌گر این است که عده‌ای از مستشرقان، حقیقت وحی نبوی را غیر الهی دانسته و توجیهات و احتمالات متعددی برای مصدر قرآن مطرح کرده‌اند. آنها مانند دیگر غربیان تا قرن ۱۶، به وحی و پیامبر ﷺ و مسائل روحی معتقد بودند، اما پس از رشد علمی و تکنولوژی از یک سو و حس‌گرایی و اعتماد

۱. دانش پژوه کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه الصطفی العالمیه، از افغانستان.

به عقل و علوم تجربی از سوی دیگر، این عقیده متزلزل شد، تا جایی که مدعیان وحی و نبوت را دروغ پنداشتند. پس از اثبات جهان غیب و ماورای طبیعی توسط دانشمندان، مستشرقان، مخالفان و منکران نبوت پیامبر اسلام ﷺ که نتوانستند دلیل خاصی بر انکار نبوت و عدم امکان وحیانی بودن قرآن ارائه کنند، برای جمع و سازگاری میان علوم مادی جدید و عقیده به وحی و نبوت، قرائت‌ها و نظریه‌های مختلفی مطرح کردند.

گروهی از مستشرقان غربی، با مواجهه با انبوه معارف قرآن و جامعیت آن در همه ابعاد مادی و معنوی، به ناچار، پیامبر ﷺ را سیاست‌مداری نابغه خواندند که توسط استعداد ذاتی خود، توانست دومین دین بزرگ جهان را تأسیس کرده و برای اثبات مدعای خود، نظریه نبوغ را مطرح کردند. اهمیت موضوع تا حدی است که اگر به مسئله وحی نبوی به درستی پاسخ داده نشود، ممکن است افراد سودجو با وارد کردن این‌گونه شبهات، تمام معارف اسلامی را انکار کنند. از سوی دیگر، دفع شبهات معترضان و مغرضان نسبت به حقیقت وحی و فتنه‌های مستشرقان مغرض، به تبیین درست این موضوع بستگی دارد. این امر سبب شد دانشمندان در طول تاریخ، به تدوین و تألیف آثاری خوب و ماندگار بپردازند. منابعی که به صورت کلی یا پراکنده، درباره موضوع پژوهش، نوشته شده عبارتند از:

- احمدی، رحمت‌الله، (۱۳۹۴)، پدیده وحی را از منظر علامه طباطبایی بررسی کرده است.
- همچنین به شبهات وحی نیز پرداخته، ولی موضوع حاضر، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.
- ربانی گلیپایگانی، علی (۱۳۹۱)، در کتاب وحی‌شناسی، دیدگاه قدیم و جدید، ماهیت و ویژگی‌های وحی را بررسی کرده است. در بخش پنجم، موضوع تحقیق بیان شده است.
- دکتر زمانی نیز در ضمن پاسخ‌گویی به شبهات مستشرقان، به نبوغ انسانی پرداخته، ولی باز هم جای کار بیشتری دارد که این نوشتار درصدد تکمیل آن است.
- نویسنده کتاب سیرالاستشراق والتبشیر، قرائه تاریخیه موجزه قاهره. به پیشنهاد استشراق و مطالعاتی که در مورد اسلام صورت گرفته، پرداخته است.
- کریمی، مصطفی (۱۳۸۷)، در کتاب وحی‌شناسی به صورت کلی، درباره وحی پژوهش کرده است.

- در کتاب وحی و نبوت (۱۳۷۸) چاپ صدرا، مرتضی مطهری، به شبهات وحی از جمله موضوع این نوشتار اشاره کرده و پاسخ اجمالی به آن داده شده که کافی به نظر نمی‌رسد. این نوشتار قصد دارد دیدگاه مستشرقان نسبت به حقیقت وحی را، به صورت منسجم و در ساختاری نو، بررسی کند. بنابراین، پس از تبیین مفاهیم کلیدی، تلاش شده که معانی وحی

در قرآن بررسی شود، سپس دیدگاه مستشرقین و پیروان آنها پیرامون حقیقت و وحی نبوی طبق منابع، به گونه توصیفی-تحلیلی و به روش کتابخانه‌ای، انجام شده و نتایج و یافته‌ها به عنوان یافته‌های پژوهش، منعکس و پردازش شده است. در آخر، برای تکمیل یافته‌ها و نتایج تحقیق، نظریه نبوغ بررسی شده است. در این پژوهش، نرم افزارها نقش مهمی در تکمیل اطلاعات و تسریع روند پژوهش دارند.

۲. مفهوم شناسی

۲-۱. استشراق در لغت

استشراق، ترجمه اصطلاح انگلیسی Orientalism است. واژه Orient و east هر دو به معنای شرق است، هر چند east گاهی به معنای مشرق زمین و کلمه Orient بیشتر به معنای سرزمین‌های واقع شده در شرق دریای مدیترانه و اروپا است، پس شرق شناسی و مستشرق، با اصطلاح Orientalism و Orientalist رواج یافته است. این واژه ابتدا به دانش جوی مشرق زمین گفته می‌شد و اولین بار در سال ۱۷۶۶م در فرهنگ آکسفورد، به معنای شرق شناسی به کار رفت. (وات، ۱۳۷۳، ص ۱۸۱)

۲-۲. استشراق در اصطلاح

جامع‌ترین تعریف درباره این اصطلاح این است که مستشرقین به کسانی می‌گویند که درصد شناخت لغات، فرهنگ، اعتقادات، آداب، رسوم و عادات مشرق زمین هستند، خواه ملیت آنها غربی یا غیر غربی باشد و خواه این افرادی که در مشرق زمین زندگی می‌کنند، عرب باشند یا غیر عرب، خواه مربوط به خاور دور باشند و یا خاور نزدیک. این اوصاف، هیچ دخلی در ماهیت استشراق ندارد، البته مسلم است که این کار، با اهداف و اغراض خاصی صورت می‌گیرد. (زمانی، ۱۳۸۸، ص ۴۹)

۲-۳. نبوغ

نبوغ در لغت، به معنای ظهور و بروز است، همچنین به معنای ذکاوت و استعداد زیاد و قوی بودن نیز است. (دهخدا، ۱۳۳۵، ماده نبوغ) نابغه به کسی می‌گویند که در علم و فن، درخششی خاص داشته باشد (المعجم الوسیط، ۱۳۷۶، ۸۹۸۹/۲). افلاطون، در تعریف نبوغ می‌گوید: «کیفیتی است الهی، زاینده الهامات برتر بر انسان». فلاسفه، آن را کیفیتی ماورایی می‌دانند که عقل را با آن کاری نیست. طبیعت‌گرایان می‌گویند: «نبوغ موهبتی است از جانب طبیعت، که

از راه تحصیل و تفکر به دست نمی آید» (الزرقانی، بی تا، ص ۸۳). روان شناسان، افراد بشر را از نظر ضریب هوشی به دسته های تیزهوش، متوسط و کم هوش تقسیم کرده اند. هریک از این دسته ها نیز درجات هوشی متفاوتی دارند. کسانی که ضریب هوشی بسیار بالایی دارند و بسیار تیزهوش هستند، نابغه نامیده می شوند (سیاسی، ص ۸۷-۹۹).

۲-۴. وحی

وحی، در تعبیر اهل لغت معانی گوناگونی دارد، مانند اشارت، کتابت، رساله، پیام سخن پوشیده، اشاره سریع، اعلام در خفا، کلام یا پیام یا نوشته ای که به دیگران القا شود. برخی وحی را به کلام شفاهی محدود کرده اند و عده ای آن را اعم از کلام کتبی و شفاهی دانسته است. این منظور می نویسد:

الْوَحْيُ، الإِشَارَةُ وَالْكِتَابَةُ وَالرِّسَالَةُ وَالْإِهْطَامُ وَالْكَلامُ الْحَقِيقِيُّ وَكُلُّ مَا أَلْقَيْتَهُ إِلَىٰ غَيْرِكَ.
وحی عبارت است از سخن گفتن با کلام، نه با اشارت و کتابت، با کسی که بر غیر او مخفی باشد. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۳۷۹/۱۵)

راغب اصفهانی، وحی را به اعلام سریع خفی تفسیر کرده و می نویسد:

أَصْلُ الْوَحْيِ: الإِشَارَةُ السَّرِيعَةُ، وَلِتَضَمَّنَ السَّرْعَةَ قِيلَ: أَمْرٌ وَحِيٌّ، وَذَلِكَ يَكُونُ بِالْكَلامِ عَلَىٰ سَبِيلِ التَّمْزِينِ وَالتَّعْرِيفِ، وَقَدْ يَكُونُ بِصَوْتٍ مُّجَرَّدٍ عَنِ التَّرْكِيبِ، وَيُأَشَارُهُ بِبَعْضِ الْمَجَازِ، وَبِالْكِتَابَةِ.

اصل و ریشه وحی به معنای اشاره سریع و تند است. به همین دلیل، هر کاری که به سرعت انجام شود، آن را وحی می گویند و این ممکن است در کلام رمزی و کنایی باشد و یا آواز صوتی مجرد از الفاظ و کلمات، و یا به صورت اشاره به بعضی از اعضا باشد و یا با نوشتن همراه شود (راغب اصفهانی، ۱۴۲۴، ص ۸۵۸)

گروهی وحی را در معنای وسیع تری تفسیر کرده و می نویسند:

وحی عبارت است از هر چیزی که تو آن را به غیر خودت القا نمایی، اعم از اینکه با اشارت باشد یا کتابت، یا امر کردن یا نقش نمودن بر روی سنگ ها. (طریحی، ۱۳۷۵، ۴۳۰/۱)

با توجه به سخنان لغت شناسان، وحی در اصل همان سخنان مرموزی است که به غیر، القا می شود و رکن اصلی در این حوزه مهم معنی شناسی، خفا، سرعت و شتاب است.

۳. معانی وحی در قرآن

واژه وحی، ۷۸ بار در قرآن آمده و در چهار معنی به کار رفته است:

۳-۱. اشاره پنهانی و پوشیده

به همان معنای لغوی ست، چنانکه درباره زکریا علیه السلام در قرآن آمده: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا؛ او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت، به شکرانه این موهبت، صبح و شام خدا را تسبیح کنید.» (مریم: ۱۱)

۳-۲. امر غریزی و تکوینی و نوعی اعلام تکوینی

خداوند در نهاد تمام موجودات عالم اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان، رهنمودهای طبیعی به ودیعه گذاشته است. به همین دلیل به طور غریزی، راه بقا و تداوم حیات خود را می دانند. این هدایت طبیعی، با نام وحی در قرآن یاد شده است.

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا....

پروردگارت به زنبور عسل، وحی و الهام غریزی کرد که از کوه و درخت و داربست هایی که مردم می سازند، خانه هایی برگزین، سپس از تمام ثمرات و شیره گل ها بخور و راه هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده، به راحتی بیما... (نحل: ۶۸-۶۹)

هدایت طبیعی که در نهاد اشیاء قرار دارد، رازی نهفته از اسرار طبیعت است که اثر شگفت آور آن آشکار، ولی منشأ و مبدأ آن، پنهان از انظار بوده و شایسته آن است که آن را وحی گویند. «... وَاَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا...؛... در هر آسمانی، کار آن آسمان را وحی و مقرر فرمود...» (فصلت: ۱۲).

۳-۳. الهام نفسی یا شعور و احساسی که در باطن انسان تحقق می یابد

گاهی انسان پیامی را دریافت می کند که منشأ آن را نمی داند. به ویژه در حالت اضطراب، که راه به جایی ندارد، ناگهان درخششی در دل او پدید آمده و او را از آن تنگنا بیرون می آورد. این پیام های رهگشا، همان سروش غیبی است که از جانب پروردگار بر جهانیان الهام می شود. از این سروش غیبی که از عنایت الهی سرچشمه گرفته، در قرآن با نام وحی تعبیر شده است. قرآن درباره مادر موسی علیه السلام می فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (قصص: ۷)؛ «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ اْقْذِيبِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِيبِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ... فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ...» (طه: ۳۷-۴۰)

در این آیات، وحی به معنای الهام نفسی و روحی ست که از طرف خداوند به مادر موسی علیه السلام عطا شد. بعد از تولد موسی علیه السلام مادرش نگران حال او شد. ناگهان بارقه ای در خاطرش گذشت

که توکل بر خدا کند و او را شیر دهد و هرگاه احساس خطر کرد، او را در صندوقی چوبین قرار داده بر روی آب رها کند و نیز بر خاطرش گذشت که طفل به او باز می‌گردد و هرگز نباید اندوهناک باشد؛ زیرا بر خدا اعتماد کرده و طفل را به دست او سپرده است. این‌گونه خاطره‌های روشن‌کننده، راه نجات‌دهنده از بیم و هراس، الهام رحمانی و عنایت ربانی است که در مواقع ضرورت، به یاری بندگان صالح می‌آید. (معرفت، ۱۳۸۲، ص ۱۰)

قرآن، وحی را به معنای وسوسه‌های شیطان نیز به کار برده که به انسان داده می‌شود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...» (انعام: ۱۱۲). «... وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ...» (انعام: ۱۲۱). این‌گونه وحی، شیطانی است.

۳-۴. الهام غیبی به پیامبران یا وحی رسالی

الهام غیبی و الهی، یعنی آنچه خداوند به وسیله فرشتگان، یا بدون واسطه و یا با وساطت امری دیگر، برای تبلیغ رسالت الهی و هدایت مردم، به پیامبران ابلاغ می‌کند. کلمه وحی، به این معنی که شاخصه نبوت است، بیش از هفتاد بار در قرآن به کار رفته است: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...» (شوری: ۷). «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...» (یوسف: ۳). پیامبران، مردان تکامل یافته‌ای هستند که آمادگی دریافت وحی را در خود فراهم کرده‌اند، پس وحی چیزی نیست جز آگاهی باطن، که بر اثر سروش غیبی انجام می‌گیرد: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (بقره: ۹۷). «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (شعرا: ۱۹۳-۱۹۴). وحی مانند الهام، تابناک شدن درون در مواقع خاص است، با این تفاوت که منشأ الهام، بر الهام‌گیرنده مشخص نیست، ولی منشأ وحی، بر گیرنده وحی که پیامبرانند، روشن است. به همین دلیل، پیامبران هرگز در گرفتن پیام آسمانی، دچار حیرت و اشتباه نمی‌شوند (معرفت، ۱۳۸۲، ص ۱۱). جای هیچ تردیدی نیست که انسان‌های پاک سرشت، حامل وحی باشند، چنانکه قرآن می‌فرماید:

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ هُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ.

آیا برای مردم، موجب شگفتی بود که به مردی از آنها وحی فرستادیم که مردم را از عواقب کفر و گناه بترساند و به کسانی که ایمان آورده‌اند، بشارت ده که برای آنها، سابقه نیک و پاداش‌های مسلم نزد پروردگارشان است؟ اما کافران گفتند این مرد، ساحر آشکاری است.

همچنین خداوند برای رفع هرگونه تعجب یا توهم بی جا می فرماید:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالتَّيْتِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَشْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا.

ما به تو وحی فرستادیم، همان گونه که به نوح علیه السلام و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و
(نیز) به ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام و اسحق علیه السلام و یعقوب علیه السلام و اسباط علیه السلام [بنی اسرائیل]
و عیسی علیه السلام و ایوب علیه السلام و یونس علیه السلام و هارون علیه السلام و سلیمان علیه السلام وحی کردیم و به داوود
زبور دادیم. (نساء: ۱۶۳)

۳-۵. معنای اصطلاحی وحی

برای وحی، تعریف هایی آمده که بیشتر آنها حقیقی نیستند. تعریف ماهیت و حقیقت وحی، برای
انسان امکان ندارد؛ زیرا ارتباطی عادی نیست تا درک و تعریف آن ممکن باشد. تعریف های ارائه
شده، شرح اسمی بیش نیستند. زرقانی، وحی اصطلاحی را چنین تعریف می کند:

أما الوحي فعنائه في لسان الشرع؛ أن يعلم الله تعالى من اصطفاه من عباده كل ما أراد
اطلاعه عليه من ألوان الهداية والعلم، ولكن بطريقة سرية خفية، غير معتاده للبشر.
وحی در لسان شریعت، عبارت است از اینکه خداوند متعال آنچه را اراده تعلیم نمود،
به بندگان برگزیده اش اعلام می کند، ولی به طور مخفی و پنهانی و خارق عادت. (الزقانی،
بی تا، ۱/۵۶)

به عقیده صاحب المنار وحی به این معنا، نوعی عرفان است:

وقد عرفوه شرعاً أنه إعلام الله تعالى لنبی من أنبيائه بحكم شرعی ونحوه، أما نحن فنعرفه
على شرطنا بأنه: عرفان يجده الشخص من نفسه مع اليقين بأنه من قبل الله بواسطة أو
بغير واسطه.

وحی را اعلام حکم شرعی توسط خداوند متعال به یکی از پیامبران تعریف کرده اند، ولی
من آن را چنین تعریف می کنم: «نوعی عرفان است که شخص، آن را در نفس خود می یابد،
با یقین به اینکه این وحی، با واسطه یا بدون واسطه، از جانب خداوند است». (رشیدرضا،
۱۴۲۶، ص ۲۵)

رشیدرضا در بیان معنای اصطلاحی وحی می نویسد:

فالقول الجامع في معنى الوحي اللغوي: أنه الإعلام الخفي السريع الخاص بمن يوجه إليه
بحيث يخفي على غيره.

قول جامع در بیان معنای وحی، اعلام پنهانی که با سرعت انجام می گیرد و جز مخاطب
برای دیگران مخفی باشد. (رشیدرضا، ۱۴۲۶، ص ۲۵)

علامه طباطبایی در تعریف وحی می نویسد: «وحی، شعور و درک ویژه ای است در باطن پیامبران، که درک آن جز برای برخی انسان ها که مشمول عنایت الهی قرار گرفته اند، ممکن نیست (طباطبایی، ۱۳۷۳، ۱۵۹/۲). طباطبایی معتقد است که ادب دینی، چنین تعبیر کرده که وحی، جز بر آنچه در نزد انبیا علیهم السلام و رسل از تکلیم الهی ست، اطلاق نشود (طباطبایی، ۱۳۷۳، ۲۹۲/۱۲).

وحی اصطلاحی، یعنی ارتباط ویژه پیامبران با خداوند از راه هایی که آیات قرآن بر آن دلالت دارد. این وحی، مافوق آگاهی طبیعی و مقرون با عصمت انبیاست که با نشان ها و ویژگی های مخصوصی آشکار شده و فقط به پیامبران اختصاص دارد، پس به آنچه که امامان معصوم از فرشتگان می شنوند، وحی تسدید و تأکیدی گویند (محمدی، ۱۳۸۳، ص ۳۳).

۴. تفاوت وحی با نبوغ انسانی

پس از پیشرفت صنعتی و علوم تجربی جدید، هر نوع ارتباط انسان با غیب، انکار شد. بر این اساس برخی از دانشمندان غربی از جمله مستشرقین، وحی و نبوت را از مقوله نبوغ دانسته اند. از نظر آنان، پیامبران، نوابغ بشری بوده اند که در برهه هایی از تاریخ بشر، در عرصه زندگی اجتماعی درخشیده اند و با بهره گیری از نبوغ ذاتی و خدادادی خود، طرح های نوینی را برای هدایت بشر مطرح کرده اند. آنها معتقدند که در فرایند همیشه تاریخ و بستر رو به رشد جامعه، انسان های بسیاری پا بر عرصه وجود گذاشته و رشد یافته و دستگاه آفرینش، افراد نابغه و خیرخواهی را در دامن خود پرورش داده که پیامبر نیستند، جز همین نابغه ها، که با توان و نبوغ ذاتی خود، جامعه را به اخلاق نیک، اعمال شایسته و رعایت عدالت اجتماعی دعوت می کنند. این نابغه ها، با شناخت و درک اوضاع و تحولات جامعه، برای هدایت و سعادت مندی جامعه، قانون اجتماعی و فردی را وضع یا باز آفرینی می کنند که در تعامل با مردم، آن را دین و وحی می نامند، در صورتی که آنچه به عنوان قانون به مردم ارائه می کنند، غیر از نتیجه نبوغ بوده و زائیده فکر عالی آنان نیست.

و برت گریمه، شرق شناس فرانسوی می نویسد:

محمد صلی الله علیه و آله در آغاز، مردم را به سوی دینی جدید دعوت نمی کرد، بلکه آنان را به سوی تفکر اشتراکی فرامی خواند. بنابراین، لازم نیست تلاش کنید تاریخه های دین وی را در ادیان پیش از او بیابید؛ زیرا او، مصلح اجتماعی بود که تصمیم گرفت فاصله طبقاتی فقرا و ثروتمندان را پر کند و برای وادار کردن مردم به انجام این وظیفه اجتماعی، از اهرم معنوی اعتقاد به روز قیامت و حساب و کتاب بهره گرفت. (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۳۹)

شهید مطهری به نقل از سید احمد خان، عالم، سیاست مدار و مصلح هندی می نویسد:

پیامبری، قوه طبیعی خاصی است که مانند دیگر قوا و قابلیت های آدمی که در وقت مناسب شکوفا می شود، گاهی اتفاق می افتد که یک فرد خاص، از قوه و قابلیت چنان برخوردار می شود که مردم او را در آن رشته خاص، نابغه می شناسد. یک شاعر، یک پزشک یا یک آهنگر، می تواند در هنر و حرفه خود استاد شود. کسی که توانایی شگفت آور طبیعی در درمان بیماری های روحی دارد و به این وسیله می تواند روح جدیدی در حیات اخلاقی بشر بدمد، پیامبر نامیده می شود. هنگامی که میوه این قابلیت های طبیعی رسید، او احساس می کند که فراخوانده شده تا رسالت تازه تهذیب اخلاقی و روحانی خود را به مردم اعلام کند. وحی، از دل او مانند چشمه ای جوشیده و سپس به سوی او روان می شود و تجارب روحانی دستاورد طبیعت انسانی اوست او کلام نفسانی خود را با گوش جسمانی خویش می شنود، چنان که گویی دیگری با او سخن می گوید. خود را با چشم جسمانی خود می بیند، چنان که گویی شخص دیگری در برابر او ایستاده است.

مطهری می گوید سید احمد خان معتقد است:

میان عقل و وحی، تفاوت کیفی نیست. کسانی که بالاترین درجه عقل را دارند، رهبران مردمند. این رهبران در همه ساحت های زندگی انسان، اعم از دینی و غیردینی ظهور کرده و همه آنها قائل به الهام الهی یا وحی می شوند. مخترع یک ابزار جدید میکانیکی، کاشف یک سرزمین ناشناخته و... همه در ساحت های مختلف خود، قائلان وحی روحانی اند. وی تفاوت میان پیامبران و دیگر نوابغ را بستگی به تفاوت سطح زندگی آنان می داند. (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۲۱)

برخی نیز تلاش کرده اند عواملی که سبب بالا رفتن استعداد و پیدایش نبوغ می شود، را در زندگی پیامبران جست و جو کنند. از دیدگاه آنان، عشق طولانی، ستم کشی طولانی، قرار گرفتن در شرایط نامساعد اجتماعی، کودکی، تنهایی و پرورش نخستین، نقش بزرگی ایفا می کند، سپس نتیجه می گیرند که این علل، به اضافه یک اجتماع فاسد و بی قانون، سبب می شود که افکار پیامبر صلی الله علیه و آله در مسائل اجتماعی شدت یافته و راه های تازه به مردم نشان دهد. (دانش، ۱۳۸۸، ص ۲۲۲)

برخی از مسلمانان به تقلید از غربیان و با کمی احترام، پیامبران را افرادی بلندهمت می دانند که برای نجات جامعه انسانی از انحطاط و سقوط اخلاقی و هدایت آنها به سوی رستگاری، با استفاده از نبوغ خود، به معارفی رسیده اند که آن را وحی الهی معرفی می کردند. ربانی گلپایگانی به نقل از کتاب بیست و سه سال می نویسد:

مسئله رسالت انبیا را باید از زاویه دیگری نگریست و آن را یک نوع خصوصیت روحی

و دماغی غیر عادی تصور کرد. برای مثال در بین جنگ جویان، گاهی به اشخاصی چون کوروش، سزار و... و اشخاصی خاص مانند اینشتین، ارسطو، ادیسون و صدها عالم، فیلسوف، هنرمند، مخترع برخورد می‌شود که با اندیشه نبوغ خود، تاریخ تمدن را نور بخشیده‌اند. چرا نباید در امور و حیاتی معنوی، چنین امتیازی در یکی از افراد بشر باشد. (ربانی گلیاگانی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۱)

علامه طباطبایی، این دیدگاه را چنین بیان می‌کند:

بعضی علمای اجتماع که هیچ آگهی و تخصصی در مسائل دینی و معارف مربوط به مبدأ و معاد ندارند، فرض کرده و گفته‌اند که نبوت، نبوغ اجتماعی خاصی است که از استقامت فطرت و سلامت عقل ناشی می‌شود. این نبوغ او را وادار می‌کند در حال اجتماع و آنچه مایه اصلاح اجتماعاتی است که دستخوش اختلال نظام شده و آنچه مایه سعادت انسان اجتماعی است، تفکر کند. آن وقت این نابغه اجتماعی را پیغمبر خوانده و فکر صالحی که از قوای فکریه او ترشح می‌شود، وحی نامیده و قوانینی را که او به منظور اصلاح جامعه آورده، دین خوانده، و روح پاک او را که این افکار را به قوای فکریه او می‌دهد، روح الامین نامیده است؛ زیرا طهارت روح او نمی‌گذارد که هوا و هوس خود را پیروی کند. در نتیجه به بشریت خیانت کند و نیز آن کتابی که مشتمل بر افکار عالیه و پاک اوست، کتاب آسمانی و قوای طبیعی و یا جهات داعیه به خیر را، ملائکه و نفس اماره به سوء و یا قوا و یا جهات داعیه به شر و فساد را، شیطان خوانده، و به همین قیاس، تمام مسائل نبوت را با مسائل طبیعی توجیه کرده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲/۲۲۸)

۵. بررسی نظریه نبوغ

مستشرقین در تحلیل وحی نبوی به نبوغ، چند ادعا دارند از جمله:

- دعوت پیامبر ﷺ در آغاز، ماهیت دینی نداشت.
- پیغمبر ﷺ یک مصلح اجتماعی بود، نه پیامبر الهی.
- اولین دستورالعمل دعوت حضرت محمد ﷺ دعوت به اشتراکی بودن یا کمونیزم بود.
- پیامبر ﷺ با تکیه بر استقلال و نبوغ و پشتوانه علمی اش، چند دوره را پشت سر گذاشته که قرآن چیزی جز انعکاس آن دوران نیست.
- هر کس که از توانایی شگفت‌آوری برخوردار باشد، می‌تواند پیامبر باشد.
- وحی، به معنای نقش بستن افکار فاضله در ذهن پیامبر ﷺ است و کتاب آسمانی، عبارت است از مجموع همان افکار فاضله، به دور از هوس‌های نفسانی.

- ملائکه عبارتند از قوای طبیعی‌ای که در عالم طبیعت، امور طبیعی را اداره می‌کنند.
- به طور کلی، دین، تابع مقتضیات هر عصری است که با تحول آن عصر به عصری دیگر، باید متحول شود.

۶. نقد و بررسی

این فرضیه تازگی ندارد، بلکه در گذشته نیز مطرح بود، ولی بعد از آنکه قلمرو علوم طبیعی توسعه یافت و اساس همه بحث‌ها حس و تجربه شد، برخی از مستشرقین که از یک سو نمی‌خواستند عالم ماورای طبیعی را انکار کنند و از سوی دیگر نمی‌خواستند یافته‌های علم قطعی را مخدوش کنند، حقایق و حیانی به ویژه وحی نبوی را با اموری مادی برگرداندند و نظریات مختلفی از جمله نظریه نبوغ را مطرح کردند که در دو بخش نقد و بررسی می‌شود.

۶-۱. دلیل عقلی

نوابغ بشری و پیامبران الهی، در برتری با دیگر افراد بشر مشابهت دارند. پیش فرض‌های این نظریه، بر توانمندی و استعداد ذاتی پیامبر ﷺ تکیه دارد، پس باید گفت که میان آن دو، تفاوت‌های مهمی است که فرضیه تحلیل وحی نبوی به نبوغ را باطل می‌کند. با توجه به استعداد ذاتی انسان، الهامات و حقایق بسیاری در پرتو یک سلسله شرایط داخلی، خارجی و روانی در انسان ظهور می‌یابد که در موقعیت عادی و معمولی ذهنی و شرایط عمومی اجتماعی یافت نمی‌شود، اما هیچ یک از این امور، نمی‌تواند این حقیقت را ثابت کند که منبع علوم مدعیان نبوت و وحی، نبوغ ذاتی آنهاست. از سوی دیگر، هیچ دلیلی مبتنی بر محال بودن وحی، به آن صورت که قرآن می‌گوید، وجود ندارد. (باقری اصل، ۱۳۸۴، ص ۱۱۰) گیرندگان وحی نبوی، معارف خود را وابسته به غیب دانسته و خود را در این امور هیچ‌کاره می‌دانند (علیقلی، ۱۳۷۵، ص ۱۷). موریس بوکای فرانسوی در کتاب تورات، انجیل، قرآن و علم معتقد است که قرآن، نمونه‌ای از اعجاز و گنجینه‌های دانش مافوق استعداد و ظرفیت بشری است (عمر رضوان، بی تا، ص ۱۵۵).

- مقایسه نوابغ با پیامبران، در اصل صحیح نیست. استاد مطهری در رد این دیدگاه می‌نویسد:

پیامبران الهی علاوه بر برخورداری از نیروی خرد و اندیشه و حسابگری‌های ذهنی، به نیروی دیگری به نام وحی مجهزند، ولی نوابغ از این نیرو بی‌بهره‌اند. به همین دلیل، به هیچ وجه نمی‌توان پیامبر ﷺ را با نوابغ مقایسه کرد؛ زیرا مقایسه کردن هنگامی درست است که کار هر دو گروه از یک نوع و یک سنخ باشد، اما چون دو نوع و دو سنخ است، مقایسه غلط است. برای مثال از نظر عقلی صحیح نیست که قوه بینایی، شنوایی و یا قوه تفکر دو

نفر را با هم مقایسه کرد و گفت کدام یک قوی تر است. نبوغ نوابغ، مربوط به نیروی تفکر و اندیشه بشری است، اما شگفت بودن پیامبران، مربوط به نیرویی به نام وحی و اتصال به مبدأ هستی است. بنابراین، قیاس آنها با یکدیگر غلط است. (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۱۴۷)

- نبوغ، توانایی فوق العاده ذهن است که از گذران، انسان بی آنکه نیازمند طی مراحل علمی متعارف باشد، به درک حقایقی توفیق می یابد، اما نوع حقایق حاصل از نبوغ، برای عقل انسانی دست یافتنی است. در حالی که وحی چنین نیست و بر اثر پدیدار شدن چشم اندازی نو، به فهم انسان می رسد. افراد دارای نبوغ، حس نیرومندی دارند و آنچه را دیگران به سختی درمی یابند، به سرعت به آن می رسند، اما پیامبران، افزون بر این حس نیرومند، توانایی دیگری نیز دارند که از طریق آن، به حقایقی می رسند که دیگر مردمان نمی توانند بدان برسند. (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۴۵۵)

- اگر نوابغ و هر کس که از استعداد خارق العاده داشت، می توانست پیامبر باشد، پس از بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله باید چندین پیامبر به نبوت می رسید، در حالی که نوابغ و مخترعان بزرگی پا به عرصه جهان گذاشت، ولی هیچ کدام چنین ادعایی نداشتند.

- یکی از دلایلی که به آن استناد شده، شرایط نامساعد اجتماعی، از جمله تنهایی و گوشه گیری انبیا، به خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. گوشه گیری پیامبران با دیگر افراد، در شکل، شباهت دارد، ولی محتوای آنها متفاوت است. چنین نبود که پیامبران از فشار عقده های اجتماعی و برای پناه بردن به درون نفس خود، گوشه نشین شوند تا در فضای خلوت، روان ناخودآگاه آنها در روان خودآگاه تجلی پیدا کند و افاضه از درون نفس به نام وحی برخیزد، یا فضای خاص اجتماعی آنها، بر نبوغشان تأثیر بگذارد، بلکه کناره گیری آنها از اجتماع، برای روابط خاص بین خود و خدای خود به شکل عبادت بوده و هیچ وقت چنین عبادت هایی، حتی اگر در حال تفکر هم بودند، آنان را به تراوش های نبوغ آمیز وادار نمی کرد و آنان از حالت انسان عادی خارج نمی شدند. چنانچه در طول تاریخ، بسیاری از انسان ها به مدارج عالی بندگی می رسیدند، ولی هیچ گاه به نبوغ دست نمی یافتند. (باقری اصل، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲) بنابراین، چنین نظریه هایی از نظر عقلی باطل است؛ زیرا از جزمیت علوم تجربی و مطلق انگاری مسائل علوم جدید ناشی می شود و ادعای بدون دلیل و فرضیه هایی اثبات نشده است (باقری اصل، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲).

۶-۲. دلیل نقلی

طبق تصریح تاریخ نگاران، نخستین شعار پیامبر صلی الله علیه و آله که در تاریخ مشهور است، دعوت مردم به

سوی یکتاپرستی ست، یعنی «قولوا لا اله الا الله تفلحو». در تاریخ طبری آمده است:

آنگاه که مشرکان، از دعوت توحیدی و شرک ستیزی او خسته شدند، نزد ابوطالب آمدند تا وساطت کرده و مانع دعوت و مبارزه حضرت شود. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر آنان یک سخن مرا بپذیرند و بر زبان برانند، دیگر مبارزه نخواهم کرد. ابوجهل گفت، ما حاضریم ده بار کلمه او را تکرار کنیم تا کارش را تعطیل کند. پیامبر ﷺ در این هنگام، جمله مبارکه «لا اله الا الله» را فرمود که اساس دین و عبادت و توحید و نابودی بت پرستی بود». (زمانی، ۱۳۸۵، ۲/۳۲۴)

- با تفکر در آیات و سوره هایی که در سال های اول بعثت بر آن حضرت نازل شد و آن بزرگوار برای مردم قرائت کرد، روشن می شود که این آیات، ماهیت دعوت دینی دارد نه انگیزه اقتصادی و سیاسی، و اگر پیامبر ﷺ در دعوت به سوی رستگاری، مؤمنان را به بهشت و مجرمان را که از حدود الهی تجاوز می کنند، وعده عذاب جهنم داده، نشانه دروغ بودن آن نیست؛ زیرا همه انبیای الهی، مردم را بر اساس وظیفه، تبشیر به بهشت و تهدید به جهنم می کردند، پس باید به کذب و سوء استفاده متهم شوند. قرآن، فقط برای اجرای عدالت اجتماعی، به بهشت بشارت داده و برای ترک آن، وعده جهنم نداده است، بلکه بیشتر آیات قرآن، مشتمل بهشت و جهنم به بقیه اعمال شایسته و غیر شایسته است. (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۲)

- پیامبران، با آگاهی کامل تصریح کرده اند که تعالیم و دستوراتی که برای هدایت بشر آورده اند، از تفکر و نبوغ آنها سرچشمه نمی گیرد، بلکه از عالم غیب و مشیت الهی است. آنها زمانی که با مسئله یا مشکلی مواجه می شدند، منتظر می ماندند تا از عالم غیب پاسخ و راه حل آن به آنان برسد. (کریمی، ۱۳۸۷، ص ۳۰۷)

- اگر پیامبران نابغه بودند و برنامه هایشان از نبوغ عقلی آنها سرچشمه گرفته بود، چه دلیلی داشتند آنها را وحی و از طرف خدا نسبت بدهند؛ زیرا همگان بر این مطلب اذعان دارند که پیامبران، افراد فریب کار و دروغ گو نبوده اند، حتی مستشرقین متعصبی مانند یوسف حداد به راست گویی پیامبر اسلام ﷺ تصریح کرده اند. (حداد، ۱۹۸۸، ص ۱۶۳)

- اگر درستی این دیدگاه مورد قبول باشد، چرا حاملان وحی و مدعیان نبوت، تعلیمات و قوانین خود را به خدا نسبت می دهند. پیامبر اکرم ﷺ تصریح می کند که حقایق و قوانین قرآن، وحی الهی ست، قرآن نیز با صراحت تمام می گوید: «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى؛ آنچه را او آورده است تنها وحی است که از سوی خداوند به او فرستاده شده است» (نجم: ۴) در حالی که در طول تاریخ، مخترعان و نوابغ یافته های شگفت انگیز خود را به نام خودشان ثبت کرده اند.

- مستندات تاریخی نشان می‌دهد که اصلاح‌گران جامعه دو دسته بودند که هر دو، خواهان سوق دادن جامعه به سوی خوشبختی و رستگاری بوده‌اند، دسته اول که ریشه عمیق در تاریخ دارند، تعلیمات و قوانین خود را به جهان غیب نسبت می‌دهند و برای خود، مقام رسالت و نمایندگی ابلاغ فرمان خدا قائل‌اند. دسته دوم، علاوه بر اینکه افراد شایسته‌ای بوده و برای مصالح عمومی تلاش می‌کردند، قوانین و تعلیمات خود را به خود، و اندیشه‌های شگفت خود نسبت داده و مبادی و اصول خود را با برهان‌های اجتماعی و تاریخی و عقلی مبرهن می‌ساختند. اگر این دو دسته، از یک سرچشمه سیراب شده باشند و مصلحان اجتماعی باشند، پس چرا دسته اول، ادعایی از خود نداشته و همه قوانین را به خدا نسبت می‌دهند؟ (دانش، ۱۳۸۸، ص ۳۵۲)

- اندیشه و آرای سیاست‌مداران و نوابغ، از خطا مصون نبوده، مدام دست خوش تغییر و تحول و گاه تضاد است. نوابغ، افرادی هستند که نیروی فکر و تعقل و حساب‌گری قوی دارند، یعنی از راه حواس، با اشیاء تماس می‌گیرند و با نیروی حساب‌گر عقل خود، روی فرآورده‌های ذهنی خود، کار کرده، به نتیجه رسیده و خطا می‌کنند، ولی پدیده وحی، خطاناپذیر است و خطا و ناهماهنگی و تضاد، در آن یافت نمی‌شود. اگر در قرآن اختلافی دیده می‌شود، مربوط به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مبین و ... است. خداوند درباره قرآن می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲) خداوند در اینجا به آنها و همه کسانی که در حقانیت قرآن مجید شک و تردید دارند، اشاره کرده و می‌فرماید:

آیا آنها درباره وضع خاص این قرآن اندیشه نکرده و نتایج آن را بررسی نمی‌کنند. این قرآن، اگر از ناحیه غیر خدا نازل شده بود، به طور حتم، تناقض‌ها و اختلاف‌های فراوانی در آن یافت می‌شد. اکنون که در آن هیچ اختلاف و تناقضی نیست، باید بدانند که از طرف خداوند نازل شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۷/۴)

- پیامبران برخلاف نوابغ، بدون سابقه دانش آموزی و دانش‌افزایی، معارف متعالی و یقینی مربوط به مبدأ، معاد و سرنوشت انسان را یک باره مطرح می‌کنند. قرآن کریم، حضرت محمد ﷺ را درس‌نخوانده معرفی کرده و تصریح می‌کند که ایشان قبل از وحی، چیزی از کتاب نمی‌دانستند:

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ...

و همین‌گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟] ... (شوری: ۵۲)

- با توجه به بررسی‌های محتوایی رسالت، پیامبران الهی نشان می‌دهد که معارفی که آنان آورده‌اند مربوط به ابعاد مختلف جهان هستی و انسان است، در حالی که یک نابغه نمی‌تواند در

تمام این زمینه‌ها نبوغ و نظریات شگفت‌انگیز داشته باشد.

- پیامبران الهی برای اثبات ادعای رسالت خود، معجزه ارائه داده‌اند، ولی مصلحان، سیاست‌مداران و نابغه‌ها یا ادعایی از سوی خدا بودن نداشته‌اند یا برای اثبات مدعای خود، معجزه ارائه نداده‌اند. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۳)

- پیامبران الهی برعکس سیاست‌مداران و نوابغ، همواره یکدیگر را تأیید می‌کردند، چنانچه خداوند می‌فرماید:

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ.

قرآن را بر تو فرستاد که با نشانه‌های حق همراه و با نشانه‌های کتب آسمانی پیشین، تطبیق می‌کند، همان خدایی که تورات و انجیل را پیش از قرآن، برای راهنمایی و هدایت بشر نازل کرد. (آل عمران: ۳)

- بخشی از مسائلی که پیامبر ﷺ از آنها خبر داده، مربوط به حوادث آینده بوده و به وقوع پیوسته است. کدام نابغه جرأت دارد به طور یقین به مردم خبر دهد که پس از سه روز، عذاب نازل می‌شود. حضرت صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ با قاطعیت به قوم خویش فرمود: ... تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْذُوبٍ؛ ... سه روز تمام در خانه‌های خود از هر نعمتی می‌خواهید متلذذ و بهره‌مند شوید و بدانید پس از این سه روز، عذاب و مجازات الهی فرا خواهد رسید» (هود: ۶۵).

کدام نابغه می‌تواند از شکست قطعی یک دولت، در مدتی کم‌تر از نه سال، خبر دهد و بگوید: «غَلِبَتِ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَعْلَبُونَ». رومیان مغلوب شدند و این شکست در سرزمین نزدیکی رخ داد، اما آنها بعد از مغلوبیت، به زودی غلبه خواهند کرد» (روم: ۱-۴).

۷. نتیجه‌گیری

مستشرقان و اندیشمندان غربی صاحب نظر در مسائل قرآنی، در مورد حقیقت وحی، به طور کلی دو دیدگاه عمده ارائه داده‌اند: اول دیدگاه اثبات‌گرایانه، که وحی و ماورای طبیعی را می‌پذیرند، اما از آنجا که نخواستند یا نتوانسته‌اند وحیانی بودن قرآن و الهی بودن منشأ آن را بپذیرند، درصدد توجیهاات مختلف برآمده و نظریات مختلفی مبنی بر غیر الهی بودن وحی و قرآن ارائه کردند.

دوم، دیدگاه انکارگرایانه گروهی از مستشرقین مادی‌گرا که خواسته‌اند حقیقت وحی را با معیارهای علوم تجربی خود دریابند و هر چه از این قلمرو بیرون است نفی کنند؛ زیرا نخواستند با پذیرند که ماورای طبیعت، حقایق دیگری است که با حس و عقل نمی‌شود درک کرد. در مواجهه با معارف والا و جامع قرآن کریم، وحی نبوی را انکار کرده و آن را نتیجه نبوغ فکری پیامبران

پنداشته، می‌گویند آنها مردانی بودند پاک فطرت و دارای نبوغ که با آن، مصالح جامعه انسانی را درک می‌کردند و به صورت معارف و قوانین، برای انسان‌ها عرضه می‌داشتند که با دلایل عقلی، عدم رابطه نبوغ با گوشه‌گیری انبیاء به اثبات رسید. دلایل قرآن، روایی و تاریخی به عدم وجود پیامبری بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت دارد به این ترتیب ناروا بودن نظریه تحلیل وحی به نبوغ انسانی، مورد تأکید قرار می‌گیرد.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابراهیم، مصطفی (۱۳۷۶). معجم الوسیط. تهران: مرتضوی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دار صادر.
۳. احمدی، رحمت الله (۱۳۹۴). پدیده وحی از دیدگاه علامه طباطبایی. قم: مرکز نشر و ترجمه المصطفی.
۴. باقری اصل، حیدر (۱۳۸۴). نقد و بررسی نظریه های وحی. به سفارش مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز.
۵. البدوی، عبدالرحمن (۱۳۸۲). دفاع از قرآن در برابر خاورشناسان. مشهد: شرکت به نشر.
۶. پژوهشکده تحقیقات اسلامی (۱۳۸۶). فرهنگ شیعه. قم: زمزم هدایت.
۷. جان هیک (۱۳۷۱). فلسفه دین. مترجم: بهرام ملکی. تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
۸. جیلند (۱۹۹۹). سیرالاستشرق والتبشیر. قرائه تاریخیه موجزه. قاهره: ارقباء للطباعه و النشر.
۹. حداد، الارشمندریت، یوسف دره (۱۹۸۸). القرآن والکتاب، اطوار الدعوه القرآنیه. بیروت: منشورات، المکتبه البوسیه.
۱۰. دانش، محمد اسماعیل (۱۳۸۷). بررسی تطبیقی حقیقت وحی در اسلام و مسیحیت. قم: مهرامیرالمؤمنین.
۱۱. دانش، محمد اسماعیل (۱۳۸۸). حقیقت وحی. مجموعه مقالات برگزیده همایش وحی شناسی. برگزار کننده مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی. قم: جامعه المصطفی العالمیه، معاونت پژوهش.
۱۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۵). لغتنامه دهخدا، تهران: موسسه لغت نامه.
۱۳. الراغب الاصفهانی. (۱۳۸۲). مفردات الفاظ قرآن. قم: انتشارات ذوی القربی.
۱۴. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۹۱). وحی شناسی. بررسی دیدگاه قدیم و جدید درباره ماهیت و ویژگی های وحی. قم: نشر زائد.
۱۵. رشید رضا، محمد (۱۴۲۶). تفسیر المنار. لبنان: دارالمعرفه.
۱۶. رشید رضا، محمد (۱۴۲۶). الوحی المحمدی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۷. رضایی اصفهانی، محمد علی،، الله حلیم اف، محمد (۱۳۸۸). مبانی نظری مستشرقان در مورد تناقضات قرآن. قرآن پژوهی خاورشناسان. شماره ۶. صص ۱۰۵ تا ۱۳۶.
۱۸. رضوان، عمر بن ابراهیم (بی تا). آراء المستشرقون حول القرآن الکریم و تفسیره. الرياض: دار طیبه.
۱۹. الزرقانی، محمد عبد العظیم (بی تا). مناهل العرفان فی علوم القرآن. [بی جا] دار احیاء التراث العربی. بی نا.
۲۰. زمانی، محمد حسن (۱۳۸۵). اسلام شناسی و شرق شناسی غربیان. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۲۱. زمانی، محمد حسن (۱۳۸۵). قرآن و مستشرقان، نقد و بررسی آرای مستشرقان درباره قرآن. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۲۲. سیاسی، علی اکبر (۱۳۳۶). مبانی فلسفه. تهران: ان سینا.
۲۳. طاهری، حبیب الله (۱۳۷۷). درس هایی از علوم قرآنی. قم: اسوه.
۲۴. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۳). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۵. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). مجمع البحرین. تهران: کتاب فروشی مرتضوی.
۲۶. عبدالبهی، محمود (۱۳۸۵). وحی در قرآن. قم: بوستان کتاب.
۲۷. علی محمد، دکتر اسماعیل (۱۴۲۱). الاستشرق بین الحقیقه و التفضیل (مدخل علمی لدراسته الاستشرق. بی جا: النشر

والتوزيع.

۲۸. علیقلی، محمد مهدی (۱۳۷۵). قرآن از دیدگاه ۱۱۴ دانشمند جهان. قم: انتشارات سینا.
۲۹. کریمی، مصطفی (۱۳۸۷). وحی شناسی. قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی علیه السلام.
۳۰. مجلسی، محمدتقی بن مقصدعلی (۱۴۱۴). لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه. قم: اسماعیلیان.
۳۱. مجید پور، عزت الله (بی تا). نبوغ و علل آن. بی جا: بی نا.
۳۲. المحجوبی، خالد ابراهیم (۲۰۱۰). الاستشراق و الاسلام، مطارحات نقدیه للطروح الاستشراقی، لیبیا: آکادیمیه الفکر الجماهیری، دارالکتب الوطنیه.
۳۳. محمد، وزان، عدنان (۱۴۰۴). الاستشراق و مستشرقون و جهه نظر. سعودی: العالم الاسلامی.
۳۴. مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی. انتشارات صدرا.
۳۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). وحی و نبوت. تهران: انتشارات صدرا.
۳۶. معرفت محمد هادی (۱۳۸۲). تاریخ قرآن (معرفت). تهران: سمت.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۵۸). بهشت خیالی کمونیسم. فصلنامه مکتب اسلام، شماره ۸، ص ۸.
۳۸. ویلیام، مونتمگری وات (۱۳۴۴). محمد پیامبر سیاست مدار. مترجم: ولی زاده، اسماعیل. تهران: انتشارات کتاب فروشی اسلامی.
۳۹. ویلیام، مونتمگری وات (۱۳۷۳). برخورد آرای مسلمانان با مسیحیان، تفاهمات و سوء تفاهمات. مترجم: آریا، محمد حسن. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران.